

نئولیبرالیسم،
نگرانی‌های هنرمونی
و مبارزدهی طبقاتی در ایران
آغازگاهی برای یک برنامه

ح. بهار

نئولیبرالیسم،
نگرانی‌های هنرمندی
و مبارزتی طبقاتی در ایران
آغازگاهی برای یک برنامه

ح. بهار

منکبوت

متن حاضر طرحی اولیه از نقدی دنباله‌دار است. نقدی مبتنی بر فرآیندها و روابط درونی سرمایه‌داری و همچنین تجربه‌های مبارزات طبقه‌ی کارگر. برای پیش بردن این نقد به‌طور ویژه بر سرشت نئولیبرالی سرمایه‌داری در ایران و همچنین از حیث پیکار طبقاتی، بر قیام آبان‌ماه تمرکز خواهد شد. این نقد در تمامیت خویش گامی کوچک در راستای نیل به استراتژی صحیح مبارزه‌ی طبقاتی، با جمع‌بندی عام و انتقادی صورت‌های مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است.

در نظریه‌ی مارکسیستی، مفهوم هژمونی جزء لاینفک استراتژی مبارزه‌ی طبقاتی است؛ در نتیجه در این متن نیز تلاش خواهد شد که این مفهوم در انضمامیت خویش، یعنی میدان واقعیت اجتماعی و روابط طبقاتی نشانده شود. بدیهی است انتشار این طرح اولیه، که یقیناً نیاز به تدقیق از حیث مفهوم‌پردازی و آزمون و بررسی تاریخی دارد، به معنای داعیه‌ی رسیدن به تحلیلی مشخص و متقن از شرایط مبارزه‌ی طبقاتی در ایران نیست و همچنین بدیل‌ها و سویه‌های ایجابی متن نیز کماکان باید با ارجاعات تاریخی و تجربی بیشتر اصلاح و تکمیل شوند.

هژمونی دولت

هژمونی=قهر+اجماع

معنای معادله‌ی فوق این است که هژمونی بدون قهر قابل اعمال نیست و بدون اجماع غیرقابل تصور است. قهر همان عنصری است که به پشتوانه‌ی آن می‌توان از امکان‌های اجماع بهره‌مند شد. با حذف متغیر اجماع نیز شکل «قدرت هژمونیک» به «سلطه» و اعمال زور صرف (فاقد رضایت) بدل خواهد شد. هژمونی حضور هم‌زمان قهر و اجماع است در حالی که یک عامل نسبت به عامل دیگر تفوق دارد.

در ارتباط با ساختار هژمونی باید گفت که هسته و عنصر مسلط ساختاربخش آن، اقتصاد است [و نه ایدئولوژی]. در عین حال هژمونی به مثابه کلتی پیچیده و متناقض، و به دلیل گوناگونی پیوندهای متقابل پویا میان سپهرهای اقتصاد-سیاسی و ایدئولوژی و همچنین ساخت‌های دولت و طبقه، دارای شرایط وجودی بی‌شمار است. هژمونی معادله‌ای پویاست و پی در پی در حال نوشته شدن است. پس هژمونی در روابط طبقاتی می‌تواند بر پایه‌ی کیفیت‌ها، وزن‌ها و سنگینی‌های متفاوتی از قهر و اجماع قرار داشته باشد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که در کنار تغییرات تدریجی متغیرهای هژمونی طی فرآیندهای معین تاریخی (در طرح حاضر نئولیبرالیسم)، در مقاطع بحرانی این متغیرها می‌توانند تغییرات ناگهانی و شدید را تجربه کنند. مقاطعی همچون قیام آبان‌ماه که در غیاب جاذبه‌ی «وضعیت موجود»، قهر و اجماع در هوا معلق شدند و در شرایط بی‌وزنی و «نامعادله»، وزن به زمین نشست‌شان و معادله‌ی جدید، به اراده‌ی جمعی سیاسی ما گره خورده بود. از همین حیث است که بررسی قیام آبان‌ماه برای نوشته‌ای با محوریت هژمونی، اساسی است.

اگر هسته‌ی هژمونی، هسته‌ای اقتصادی باشد، نتیجتاً تغییرات و فرآیندهای اقتصادی-سیاسی منجر به دگردیسی هژمونی خواهند شد. بدیهی است که این دگردیسی قرینه‌وار و اقتصادباورانه نیست و در طرح حاضر، تنها انتزاعی است از تمامیت پویای پیچیده‌ی هژمونی دولت و هژمونی طبقاتی.

شاید آنچه در مرحله‌ی اول و مبتنی بر تجربه، قاطعانه بتوان عنوان کرد، این باشد که هژمونی دولت جمهوری اسلامی و بلوک تاریخی-طبقاتی حاکم بر طبقه‌ی کارگر و تمامیت فرودستان، بیش از اجماع، مبتنی بر قهر است. اما آنچه بر آن تمرکز خواهد شد، نه ماهیت دولت جمهوری اسلامی، بلکه فرآیندی است که تکوین سرکوب‌گری اکنون دولت را موجب شده است. نئولیبرالیسم به مثابه دگردیسی قهرآمیز هژمونی دولت.

فرآیندی که منجر به این چرخش قهرآمیز در هژمونی دولت شده است، تنها روی دیگر سکه‌ی پیکار طبقاتی، یعنی انکشاف شورش‌های عمومی شهری (جنگ مانوری یا متحرک) و مبارزه‌ی قهرآمیز طبقه‌ی کارگر است.

اکنون برای پیش بردن این نقد، معادله‌ی هژمونی را برای دولت جمهوری اسلامی بازنویسی می‌کنیم و به تبیین متغیرهای آن می‌پردازیم:

هژمونی دولت = دستگاه (سازوبرگ) های ایدئولوژیک دولت + دستگاه سرکوب دولت

عمل دستگاه ایدئولوژیک دولت در وهله‌ی اول مبتنی بر اجماع، به معنای ترکیبی از ایدئولوژی و امتیاز واقعی اقتصادی، و در وهله‌ی بعدی مبتنی بر قهر است و عمل دستگاه سرکوب دولت مبتنی بر جهت مخالف است. معادله‌ی هژمونی دولت تعادلی پویاست و پایداری این معادله مشروط است به این که تضعیف هر یک از متغیرهای آن، ناگزیر باید منجر به تقویت متغیر دیگر شود.

دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت از منطق و دورپیمایی سرمایه منفک نیستند و جایگاه کلیدی آن‌ها در بازتولید شرایط تولید و مشخصا بازتولید نیروی کار مورد تاکید ما هستند. در ادامه «مصرف جمعی» را به مثابه مجموعه‌ای از دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت بررسی خواهیم کرد.

دولت بنا بر ضرورت معین تاریخی، مسئولیت اجتماعی تامین کالاهای جمعی مانند مسکن، آموزش، بهداشت و درمان و... را تا حدود معینی عهده‌دار بود؛ حدود معین در خصوص کالاهای جمعی به این معناست که با میانجی‌گری دولت، ارزش مصرفی این کالاها بلامنازع تلقی می‌شد و ارزش مبادله‌ای آن‌ها ناچیز نگاه داشته می‌شد. این میانجی‌گری در خدمت بازتولید شرایط تولید و بازتولید نیروی کار برای تولید سرمایه‌داری قرار داشت. همچنین مصرف جمعی به هنگام نوسان‌های مزدی و تورمی، تکیه‌گاهی برای مزدبگیران بود تا به پرتگاه فقر مطلق سقوط نکنند و برای حفظ جمعیت اضافی به عنوان نیروی کار ذخیره، ضروری بود. بحران‌های درون‌زاد سرمایه‌داری، همچون گرایش نزولی نرخ سود که به شکل بالقوه می‌تواند برای جبران نرخ‌های نزولی سود، به افزایش نرخ ارزش اضافی (کاهش مزد) منجر شود، از عام‌ترین این نوسان‌هاست.

فزونی یافتن ارزش مبادله‌ی کالاهای مصرف جمعی و بحرانی شدن بازتولید نیروی کار طبقه‌ی کارگر، نقطه‌ی عزیمت فرآیندی فاجعه‌بار شد که قید و بندها را از هم گسست و سخت و استوار را دود کرد. مسئله اما برای نیروهای انقلابی هنوز همان است که بود: دفن کردن گذشته، احضار محتوا از آینده یا یافتن گورکن در میان فاجعه.

آنچه هم‌هنگام با معیشت طبقه‌ی کارگر دود شد و به هوا رفت، کردوکارهای اجماعی و ایدئولوژیک مصرف جمعی به میانجی دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت بود: وابستگی فلج‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر به دولت، مصالحه‌جویی و آرام‌سازی اجتماعی و درنهایت حفظ وضعیت موجود. مصرف جمعی عمده‌ترین رابطه‌ی «اجماعی» در هژمونی

دولت و طبقه‌ی مسلط بر فرودستان بود. ناظر به مفهوم ارائه‌شده از رابطه‌ی اجتماعی میان دولت و طبقه‌ی کارگر، یعنی ترکیب و پیوند دیالکتیکی امتیاز واقعی اقتصادی و ایدئولوژی (که هر دو در دستگاه ایدئولوژیکی دولت تنیده شده‌اند)، پیامدهای فرآیند نئولیبرالی را برای رابطه‌ی متقابل این دو عنصر در سپهر بازتولید نیروی کار خواهیم سنجید.

معادله‌ی زیر (مبادله‌ی نیروی کار) تبیین‌کننده‌ی رابطه‌ی اجتماعی مصرف جمعی از حیث امتیاز واقعی اقتصادی برای طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی دولت است:

مقدار ارزش کالای نیروی کار = مقدار ارزش کالاهای جمعی + مزد

دولت و دستگاه‌های ایدئولوژیکش به میانجی کالاهای جمعی در معادله‌ی فوق حضور مستقیم داشتند. درواقع شرط حضور مستقیم در مبادله‌ی فوق، وارد کردن شکلی از ارزش (کالا یا پول) به مبادله است. معادله‌ی فوق که می‌توانیم آن را معادله‌ی «سبد معیشت» نیز بنامیم توسط مبارزه‌ی طبقاتی معین می‌شود. درواقع مبارزه‌ی طبقاتی مقدار ارزش سبد معیشت را معین می‌کند یا آن را کوچک و بزرگ می‌کند. حذف کالاهای جمعی از معادله‌ی فوق (فرآیند نئولیبرالی) سه پیامد عام داشت:

۱) دولت و دادها (دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت) که پیش‌تر هم بر فراز مبادله‌ی نیروی کار (تعیین حداقل دستمزد، ایدئولوژی، بازتولید ساختار طبقاتی و...) و هم مستقیماً درون این مبادله (به میانجی کالاهای جمعی) وجود داشتند؛ دیگر حضور مستقیمی در این مبادله ندارند.

۲) کاهش ارزش نیروی کار یا کوچک شدن سبد معیشت و در نتیجه تحریک کشمکش و مبارزه‌ی طبقاتی.

۳) پولی شدن نیروی کار (خروج شکل گسترده‌ی ارزش از معادله و سلطه‌ی تام شکل عام یا پولی) که طرح یارانه‌های نقدی از مصادیقی است که به خوبی خصلت‌های این فرآیند است.

متغیری که ظاهراً در معادله‌ی فوق غایب است [هرچند در عمل وجود دارد]، دیگر رکن اساسی بازتولید نیروی کار یعنی ایدئولوژی است. مبادله‌ی نیروی کار، دقیقه‌ی فعال عمل ایدئولوژی‌هاست. بت‌وارگی کالاها روابط اجتماعی تولید را به «اشیا در مبادله» تقلیل می‌دهد، اصل مبادله‌ی «برابرها» خصلت ویژه‌ی کالای نیروی کار، همانا ارزش مصرفی‌ای که در فرآیند تولید، ارزش مصرفی و مبادله جدید تولید می‌کند (و ارزش اضافی‌ای که کارگر برای آن مزدی دریافت نمی‌کند) را می‌پوشاند و دادها به میانجی کالاهای جمعی و حضور مستقیم در مبادله‌ی کالای نیروی کار، سوژه‌ی طبقاتی می‌سازند؛ و یا به عبارت دیگر روابطی خیالی اما در عمل مادی و پیکریافته را با واقعیت برمی‌سازند. این خیال و توهم، به رسمیت شناخته شدن دولت و ساختار طبقاتی از سوی طبقه‌ی کارگر

به عنوان روابطی عادلانه، روزمره و بهنجار است.

فرآیند نئولیبرالی به معنای عدم حضور مستقیم دولت در مبادله‌ی کالای نیروی کار است و با خروج کالاهای جمعی، دادها نیز از این معادله خارج می‌شوند و این میدان تعیین‌کننده برای عمل ایدئولوژی دولت را ترک می‌کنند. اما بدیهی است که دولت و دادها هنوز بر فراز مبادله‌ی کالای نیروی کار حاضر هستند.

مدرسه، بیمارستان و... در جایگاه دادها (دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت) و یا «ساختارهای مادی ایدئولوژیکی» انسان‌ها را به عنوان سوژه‌ی طبقاتی احضار می‌کنند و اگر سوژه از حاضر شدن در صورت طبقاتی مطلوب و معین شده توسط داد امتناع کند، دستگاه سرکوب دولت به کار می‌افتد. هسته‌ی داده‌های مرتبط با مصرف جمعی کالاهایی مادی همچون مسکن، حمل‌ونقل، آموزش و درمان است. می‌توانیم برای داد تمثیل تفنگی را به کار ببریم که طبقه‌ی کارگر را نشانه رفته و خشابش از کالا پر می‌شود و ایدئولوژی شلیک می‌کند؛ و هرچه ارزش مبادله‌ی این کالاها کمتر و ارزش مصرفی‌شان تثبیت شده‌تر باشد، تفنگ از قدرت آتش (ایدئولوژیک) بیشتری برخوردار است. اما دادها در وضعیت نئولیبرالیسم با دگردیسی هسته‌ی اقتصادی خود (فزونی یافتن ارزش مبادله‌ی کالاهای جمعی) دستخوش تغییر کیفی می‌شوند. هرچند که بنابر استقلال نسبی روبنا از زیربنای اقتصادی هنوز هم قادر به ایفای کارکرد ایدئولوژیک هستند اما این کارکرد تضعیف شده (قدرت آتش کمتری دارد) و فاقد هر نوع امتیاز واقعی اقتصادی برای طبقه‌ی کارگر است. اجماعی که پیش‌تر میان دولت و طبقه‌ی کارگر منعقد شده بود و بر مبنای امتیازات اقتصادی واقعی برای کمک به بازتولید نیروی کار طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی استوار بود؛ اکنون تنها بر مبنای انتزاع مادیت یافته است. روابطی تماما خیالی و کاذب (هرچند در عمل مادیت یافته) با واقعیت مادی است. نئولیبرالیسم فرآیند دگردیسی اجماع به سوی ایدئولوژی محض است.

نئولیبرالیسم به این معنا فرآیند درونی خود داده‌است که برای جبران کاهش تاثیرگذاری پراتیک ایدئولوژیک، پراتیک قهرآمیز را درون خود داد نیز جایگزین می‌کنند و داد را هرچه بیشتر به دستگاه سرکوب دولت نزدیک می‌نماید.

پیامد این فرآیند برای تمامیت هژمونی دولت عبارت است از این که در فقدان امتیازدهی واقعی اقتصادی به طبقه‌ی کارگر، جایگاه ایدئولوژیک دادها نیز متزلزل شده و متغیر اجماع در هژمونی دولت بر طبقه‌ی کارگر کم‌رنگ می‌شود. درنهایت برای پایداری معادله‌ی هژمونی دولت، متغیر قهر سنگین‌تر می‌شود.

تضعیف رابطه‌ی مصرف جمعی (اجماع) میان دولت و طبقه‌ی کارگر به معنای تضعیف وابستگی یا زنجیر شدن طبقه‌ی کارگر به دولت و زمینه‌سازی برای تحرک طبقه‌ی کارگر یا «جنگ متحرک» است.

فرآیند نئولیبرالی تنها به معنای دگرگونی‌های سپهر بازتولید نیست؛ بلکه رها شدن تام و تمام نیروی انباشت سرمایه است. تسهیل‌گری ورود سرمایه به دورپیمایی ثانوی، انباشت در فضای شهر و شدت گرفتن پویش‌های جغرافیایی سرمایه (انباشت ناموزون و مرکب) نیز مضمون این فرآیند است و قیام آبان‌ماه نشان داد روی دیگر سکه‌ی انباشت سرمایه، پیکار طبقاتی است.

هژمونی طبقه‌ی کارگر

هژمونی فرودستان=جنگ متحرک+جنگ موضعی

جنگ متحرک مبتنی بر مبارزه‌ی قهرآمیز و در وهله‌ی بعدی مبتنی بر اجماع است؛ و جنگ موضعی مبتنی بر اجماع (مبارزات اقتصادی-سیاسی) و در وهله‌ی بعدی مبتنی بر قهر است. اجماع برای هژمونی طبقه‌ی کارگر به معنای ترکیب مبارزه برای منافع اقتصادی جمعی، کسب حقوق سیاسی و آگاهی‌بخشی طبقاتی است. اجماع برای هژمونی طبقه‌ی کارگر عملی منتزع از مبارزه‌ی طبقاتی نیست و عمل اجماعی معطوف به تشکیل بلوک تاریخی فرودستان امری نیست که تنها به درون طبقه‌ی کارگر محدود شود؛ چرا که بلوک تاریخی فرودستان نیروهای گوناگون را به میانجی منافع مشترک طبقاتی، امتیازهای اقتصادی و مزیت‌های مبارزاتی در برابر طبقه‌ی حاکم و دولت متشکل می‌کند. به علت همین پیوستار درونی (مبارزه‌ی طبقاتی) است که اصطلاح «جنگ موضعی» برای عمل اجماعی طبقه‌ی کارگر نامی درخور است.

رابطه‌ی دیالکتیکی میان دو صورت مبارزه‌ی طبقاتی، یعنی جنگ موضعی و جنگ متحرک (تعرض تمام‌عیار و قهرآمیز به دولت و طبقه‌ی حاکم)، موتور محرک مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است. البته مبارزه‌ی طبقاتی علاوه بر صورت‌های نام‌برده، وضعیت رکود را نیز تجربه می‌کند. «تورم‌پذیری» و پیش‌روندگی مداوم منطق ویژه‌ی هژمونی است و هژمونی در برابر رکود و «ایستایی (مرگ هژمونی)» با منتقل کردن خود به صورت و یا میدان‌های دیگر تداوم می‌یابد. قیام آبان‌ماه در فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی، برکشیده شدن جنگ موضعی به سطح جنگ متحرک بود. رابطه‌ی دیالکتیکی این دو صورت مبارزه‌ی طبقاتی به معنای این است که در صورت اثبات‌شده‌ی مبارزه (جنگ متحرک)، عناصری متناظر (در صورتی رادیکال‌تر) با صورت پیشین وجود دارند. در امتداد قیام آبان‌ماه شاهد فتح و ایجاد مواضعی (سنگرهای) بودیم که به علت کوتاهی این برهه‌ی انقلابی و سرکوب وحشیانه‌ی حکومت دوام نیاوردند. قیام آبان‌ماه با انفجار خودانگیختگی همراه بود؛ بحث‌های سیاسی جدی میان بچه‌محل‌ها درمی‌گرفت و گروه‌های سازماندهی‌شده به سرعت شکل می‌گرفتند. همچنین درون قیام آبان‌ماه شکلی از اعتصاب در جریان

بود؛ برای مثال در محله‌ای شورشیان مانع از خروج خودروها از محله به قصد حضور در محل کار می‌شدند. اندیشیدن به این مسئله که «جنگ موضعی چگونه می‌تواند در خدمت جنگ متحرک باشد؟» برای جنبش انقلابی اساسی است. در طی مراحل گوناگون پیشروی مبارزه‌ی طبقاتی اشکالی از مبارزه عمده می‌شوند و سایر اشکال در درجات پایین‌تر اهمیت قرار می‌گیرند. به تبع این اصل و پس از تجارب دی ۹۶ و آبان ۹۸ برای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، عمده‌شدن و تعیین‌کنندگی جنگ متحرک به مثابه رویارویی نهایی با دولت جمهوری اسلامی روشن می‌شود. انکشاف صورت جدید و نهایی مبارزه و نقطه‌ی عطف دی‌ماه ۹۶ نیروهای چپ را غافلگیر کرد و معادلات و محاسبات پیشینی را بهم ریخت و بازسازماندهی‌ها و بازاندیشی‌های گسترده در سطوح مختلف مبارزه را ضروری نمود.

هژمونی اراده‌ی جمعی سیاسی معطوف به قدرت است. در این تعریف، واژه‌ی اراده دلالت بر گزینشی بودن هژمونی دارد. در فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی آن لحظه‌ی ناب «همه با هم» هرگز محقق نخواهد شد و طبقه‌ی کارگر برای تشکیل بلوک تاریخی (فرودستان) تحت ضرورت‌های مادی دست به گزینش می‌زند. نیروهایی که تحت تناقضات ساختارهای پیچیده، متنوع و درهم‌تنیده‌ی سلطه تکوین یافته‌اند و دارای ظرفیت‌های متفاوت برای مبارزات طبقاتی هستند؛ همه‌گی موضوع اجماع برای حضور در بلوک تاریخی فرودستان هستند. هژمونی کلان‌روایتی است که تفاوت‌ها و خاص‌بودگی خرده‌روایت‌ها (روایت‌های محلی) را به رسمیت می‌شناسد و در عین درونی کردن آن‌ها (عام‌بودگی)، تضادهای شان را به سوی ریشه‌ها پیش می‌برد و با رادیکال‌ترین عمل سیاسی به حداکثر می‌رساند. هژمونی به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و نشان دادن انعطاف (انعطاف مشروط) به قصد درونی کردن و رادیکال کردن مبارزات نیروهای گوناگون است که جز با ورود پرانرژی و رادیکال به مبارزات آنان حاصل نمی‌شود.

در ادامه به بررسی اجمالی دو صورت مبارزه‌ی طبقاتی و مسائل ویژه‌ی آن‌ها می‌پردازیم.

جنگ موضعی و تناقضات دولت تمامیت‌خواه

دادها روابط میان دولت و جامعه‌ی مدنی را میانجی‌گری می‌کنند تا دولت بتواند رابطه‌ای متعادل با جامعه‌ی مدنی برقرار کند. دولت تمامیت‌خواه از برقراری رابطه‌ی متعادل با جامعه‌ی مدنی سر باز می‌زند و دادها را منحصر در اختیار خود (طبقه‌ی مسلط) می‌گیرد. دولت تمامیت‌خواه تمایل دارد «همه‌چیز باشد» و برای این مقصود باید جامعه‌ی مدنی را با سرکوب درحالت ژلاتینی نگه دارد و امکان سازماندهی و همکاری در جامعه‌ی

مدنی را سلب کند. در این وضعیت به علت سلطه‌ی تام دولت بر دادها، امکان مبارزه‌ی طبقاتی درون دولت و به میانجی دادها از طبقه‌ی کارگر سلب می‌شود. اما تناقض دولت تمامیت‌خواه در مختصات سرمایه‌داری رشدیافته، بسی عمیق‌تر از آن است که با سرکوب، جنگ موضعی را که یکی از صورت‌های مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی مدنی پیشرفته است، یکسره منتفی کند.

جنگ موضعی عبارت است از نبرد سنگر به سنگر. مبارزه برای فتح سنگرهای دولت همچون کرسی‌های مجلس، انتخابات ریاست‌جمهوری، سندیکاها و... به قصد پیش بردن منافع طبقاتی و مبارزه برای حقوق سیاسی. این سنگرها همانا دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت هستند که بالقوه می‌توانند ابزار اجماعی طبقه‌ی کارگر و ابزار مبارزه برای کسب هژمونی باشند.

ماهیت دولت، تمایز، سطح افتراق و حدود میان دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت و دستگاه سرکوب دولت را معین می‌کند. همانطور که اشاره شد، ماهیت تمامیت‌خواه دولت در ایران، دادها را منحصر در اختیار خود می‌گیرد و تداوم این انحصار بدون اعمال قهر و فزونی‌یافتن درهم‌تنیده‌گی دادها با دستگاه سرکوب دولت ممکن نیست. برای مثال بسیاری از داده‌های ارتباطی در ایران در رابطه‌ای بی‌واسطه با دستگاه سرکوب دولت هستند. مانند رسانه‌های بی‌شماری که در کنترل سپاه پاسداران و نهادهای امنیتی قرار دارند. همچنین داده‌های سندیکایی مانند انجمن‌های اسلامی کارخانه و شوراهای اسلامی کار به میزان‌های معینی در سرکوب اعتراضات و اعتصابات کارگری ایفای نقش می‌کنند. در واقع به شکل عام، فرآیند امنیتی شدن و تعیین‌کننده‌گی قهر در بازتولید نیروی کار و بازتولید شرایط تولید، از پیامدهای برهم‌کنش نئولیبرالیسم و دولت تمامیت‌خواه است. برای مثال مسکن از ارکان اساسی بازتولید نیروی کار است و طبقه‌ی کارگر طی پروژه‌ی «مسکن مهر» و پروژه‌های پسینی اما کماکان مشابه، به فضاهای پادگانی و دور از شهر رانده می‌شود تا شهر از خطر تعرض تهی‌دستان جان‌به‌لب‌رسیده در امان بماند.

رشد سرمایه‌داری در ایران و سلطه‌ی تام این روش تولید، به معنای وجود شرایط مدرن تولید، توسعه‌ی نیروهای مولد و تکوین طبقات و روابط طبقاتی پیچیده است. این فرآیند منجر به انکشاف جامعه‌ی مدنی «پیشرفته» می‌شود. جامعه‌ی مدنی پیشرفته حاوی امکان‌های مادی جنگ موضعی است. حال پرسش این‌جاست که اگر جنگ موضعی طبقه‌ی کارگر در ایران نمی‌تواند فرآیند پیشروی سنگر به سنگر در دولت باشد؛ کدام فرآیند معین، مضمون جنگ موضعی است؟

محتوای جنگ موضعی طبقه‌ی کارگر در ایران عبارت است از پیشروی درون جامعه‌ی مدنی و نه درون دولت. این محتوا فرآیند معین «ساختن» سنگرها درون جامعه‌ی مدنی است و نه «فتح» سنگرها در دولت. بر این اساس

دادها دیگر «مکان» مبارزه‌ی طبقاتی نیستند بلکه «موضوع» این مبارزه به شمار می‌روند. استراتژی جنگ موضعی طبقه‌ی کارگر در ایران همانا سنگرسازی موازی است. جنبش‌های صنفی طبقه‌ی کارگر اعم از کارگران، معلمان، و... در کنار هزاران سنگر کوچک و بزرگ دیگر، مواضع این جنگ هستند. مختصات این مواضع به جای دولت، جامعه‌ی مدنی است و این مختصات ظرفیت قابل توجهی برای رادیکال شدن به این مبارزات می‌بخشد؛ چرا که به علت واقع شدن در خارج از دولت و عدم وابستگی ذاتی به آن (همچون وابستگی ذاتی دادها به دولت)، برای نفی دولت از ظرفیت رادیکال‌تری برخوردارند.

طی فرآیند نئولیبرالی بازتولید نیروی کار بیش از هر زمان دیگری مستقیماً به مزد گره می‌خورد. محوریت مستقیم یا غیرمستقیم مطالبات مزدی در اعتراضات کارگری و افزایش چشم‌گیر تعداد این اعتراضات در دهه‌ی اخیر، افزایش اهمیت استراتژیک مبارزات مزدی را برای ما آشکار می‌کند. در واقع مبارزات مزدی اساسی‌ترین نیروی محرک جنگ موضعی به شمار می‌روند. حرکت سرمایه به سوی دورپیمایی ثانوی و انباشت سرمایه در فضای شهر نیز به معنای افزایش تعداد کارگران غیرمولد و خدماتی است که با حلقه‌ی «کار مزدی»، که طی فرآیند نئولیبرالی تعیین‌کننده‌تر می‌شود، به طبقه‌ی کارگر صنعتی و تمامیت مزدبگیران مرتبط می‌شوند. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که این بخش از طبقه‌ی کارگر حضور پررنگی در قیام آبان‌ماه داشتند.

جنگ متحرک، سازماندهی و شکل سیاسی مستقل

شورش عمومی آبان ۹۸ و مبارزه‌ی دلیرانه‌ی مردمی که قریب به اتفاق آن‌ها مطابق تحلیل اقتصادی کارگر و مزدبگیر بودند؛ موقعیتی را پیش رویمان می‌گذارد که ناظر به آن تعرضی‌ترین نیروهای طبقاتی علیه دولت جمهوری اسلامی، حاشیه‌نشینان و خلق‌های تحت ستم ملی هستند اما در عین حال این نیروها از شکل سیاسی مستقل (وضعیت طبقه برای خود) برخوردار نیستند.

تا پیش از قیام آبان‌ماه این نیروها به علت فقدان جایگاه نهادی همچون کارگران صنعتی، معلمان و... سازمان‌ناپذیر قلمداد می‌شدند، بعضاً وجودشان کتمان می‌شد و یا در بهترین حالت متهم به پیشروی آرام می‌گردیدند. اما قیام آبان‌ماه نشان داد این نیروها در متن مبارزه‌ی طبقاتی قرار دارند و نوک پیکان این مبارزه به شمار می‌روند.

تکون این نیروها مستقیماً تحت‌تأثیر پویش‌های جغرافیایی و شهری سرمایه یا به بیان دیگر، «فضایی شدن» سرمایه صورت پذیرفته است. ماهیت شهری قیام آبان‌ماه نیز نشان‌دهنده‌ی این است که امروز، بیش از هر زمان

دیگری مسائل شهری همان مسائل انقلاب‌اند. شکل عمده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی حاشیه‌نشینان و خلق‌های تحت ستم ملی، جنگ متحرک است؛ هرچند که در این متن به چرایی این مسئله پرداخته نخواهد شد، اما می‌توان گفت در این صورت، برآیند این دو نیرو در معادله‌ی هژمونی طبقه‌ی کارگر، همان متغیر قهر و یا جنگ متحرک است. تا به اینجا به نظر می‌رسد که طبقه‌ی کارگر از هر دو متغیر هژمونی، قهر و اجماع برخوردار بوده؛ اما فقدان تمامیت به‌کارگیرنده‌ی هژمونی، یعنی طبقه‌ای برای خود به عنوان نقطه‌ی عزیمت پیشروی و گسترش هژمونی به سوی بلوک تاریخی فرودستان، حلقه‌ی مفقوده‌ی هژمونی طبقه‌ی کارگر است.

جنگ [متحرک] ادامه‌ی سیاست با ابزاری دیگر است. پیوستگی جنگ و سیاست یعنی جنگ همواره در خدمت هدف سیاسی معینی است و بدون شکل سیاسی مستقل (فقدان اهداف سیاسی معین)، جنگ طبقاتی غیرقابل اعمال است. در نتیجه حرکت از شورش (شکل خودانگیخته‌ی جنگ متحرک) به سوی جنگ متحرک مستلزم آگاهی طبقاتی و روشن‌ساختن چشم‌انداز تاریخی است.

حرکت طبقه به سوی شکل سیاسی مستقل و همچنین آنچه به‌طور عام میان تمام مباحث مطرح‌شده در این نوشته وساطت می‌کند «سازماندهی» است.

«جنبش خودبه‌خودی» و «خودانگیختگی» دو مفهوم اساسی در نظریه‌ی مارکسیستی سازماندهی است و ضروری است که در تداوم بحث با این مفاهیم تعیین تکلیف صورت گیرد.

همه‌ی ما از خلاقیت‌ها و ابتکارات مردم در شورش‌های شهری و اعتراضاتشان به وجد آمدیم و مسحور اعجاز پراتیک‌هایی شدیم که در فضایی که به گونه‌ای مرگ‌بار جدی است، بازیگوشانه از وجود روح سوبژکتیو و نیرویی زنده و پویا در جامعه حکایت داشتند. اما آنچه باید فارغ از پنداربافی‌های احساسی در ارتباط با پرولتاریا، شورش‌ها و اعتراضات بیان شود نقد آن‌هاست.

برونرفت از بن‌بست‌ها در مبارزات تحت‌تأثیر خلاقیت‌های عرصه‌ی پراتیک و انکشاف اشکال پیش‌تر ناموجود مبارزه از نقاط درخشان شورش آبان‌ماه بود. اما توامان فقدان سازماندهی یا وجود اشکالی از سازماندهی نابسند و آسیب‌پذیر من جمله این انتقادات است. خودانگیختگی ناب (در فقدان سازماندهی) و تعین پراتیکی آن، جنبش خودبه‌خودی منجر به محلی‌گرایی، نمادگرایی و محدود ماندن به اعمال جزئی و خرد در طول شورش آبان‌ماه شد. برای توضیح تفصیلی‌تر این آسیب‌شناسی به بررسی عام تجربه‌ی آبان ۹۸ پرداخته خواهد شد: در شورش آبان‌ماه شکلی از جنگ نمادین در جریان بود. هرچند که اهمیت این وجه از نبرد بر کسی پوشیده نیست و اهمیت تاثیرگذاری غیرمستقیم آن در فرآیند جنگ با نمونه‌های تاریخی متعدد به اثبات رسیده است اما مقصود دقیق‌تر

این آسیب‌شناسی از جنگ نمادین، محدود ماندن نسبی به انتخاب اهداف نمادین توسط شورشیان و غفلت از اهداف حیاتی و تاثیرات مستقیم است. عمده‌ترین اهداف شورشیان در طول قیام آبان‌ماه شامل بانک‌ها، مراکز دولتی (همچون دفاتر ائمه‌ی جمعه و مجتمع‌های قضایی)، مراکز امنیتی و انتظامی و جایگاه‌های سوخت بود. در این میان بسیاری از فضاها اشغال شده و یا ساختمان‌های هدف گرفته شده (و تخریب شده)، تاثیر مستقیم یا قابل توجهی بر فرآیند پیشروی شورش نداشتند. در عین حال مراکز پشتیبانی، فرماندهی و لجستیکی نیروهای سرکوب و گلوگاه‌های شهر همچون اتوبان‌ها و پست‌های برق و... بدون اختلال جدی به عملکرد خود ادامه دادند.

برساخته شدن دوگانه‌های کاذب همچون «یا خودانگیختگی یا سازماندهی» و واکنش‌های بعضاً آلترژیک به سازمان و تشکیلات و یا ارجاع به اشکالی موهوم از سازمان‌یابی من جمله موانع درونی چپ انقلابی در برابر سازماندهی اصولی نیروهای گوناگون است.

سازماندهی کورکننده‌ی خلاقیت نیست؛ بلکه اعتلادهنده‌ی آن است. عقلانیت نظریه‌ی مارکسیستی به عنوان عامل هدایت‌کننده‌ی کنش (و در برابر ناعقلانیت کنش ناب)، می‌تواند با هدایت خودانگیختگی به سوی عمل و تلاش برای تبیین و نقد آن تا آن‌جا که بر شکل ناب خود در قالب پراکسیسی خلاق و برنامه‌ریزی شده فائق آید، عمل کند.

خیابان و فضاها‌ی عمومی به عنوان موقعیت‌هایی برای سازمان‌یابی آنی نیروها از اهمیت بالایی برخوردارند و ضروری است از سوی سازمان‌دهنده‌گان مورد توجه ویژه قرار بگیرند.

در نهایت و در ارتباط با ساز و کار سازماندهی رادیکال تهی‌دستان شهری و سازماندهی معطوف به جنگ متحرک نکاتی را طرح می‌کنیم: سازماندهی را (ناظر به موقعیت قیام) می‌توان میانجی‌ای نامید که میان نیازهای فوری طبقه و تجربه‌ی شورش وساطت می‌کند و کشف این میانجی از گام‌های ابتدایی به سوی سازماندهی موثر است. بررسی تجربه‌ی آبان ۹۸ گواهی می‌دهد که اساسی‌ترین و فوری‌ترین نیاز طبقه و نیروهای درگیر شورش، نیاز سیاسی-نظامی است. به بیان ساده، نیروهای درگیر در شورش، پیش از هر چیز باید از خود دفاع و به دشمن حمله کنند. هر شکل از سازماندهی در میان این نیروها باید بتواند به این نیاز اساسی پاسخ دهد و بتواند برای روزهای تعیین‌کننده‌ی درگیری با نیروهای سرکوب‌گر و برای پیشروی برنامه‌ریزی کند. نتیجتاً ایجاد ظرفیت برای به انجام رساندن «وظایف ترویجی و تبلیغی کمونیستی» در سطح سیاسی و ایجاد ظرفیت برای به انجام رساندن «وظایف عملیاتی» در سطح نظامی، انسجام تشکیلاتی و سطوح بالای مخفی‌کاری را به عنوان مولفه‌های بارز این شکل از سازماندهی ایجاب می‌کند.

مرزبندی‌ها

بورژوازی همواره پیروز حداقل‌هاست. هژمون شدن و تشکیل بلوک تاریخی فرودستان نیز به معنای یافتن حداقل‌هایی برای همراه کردن همه نیست. برای ماکسیمالیسم مارکسی، مرزبندی با حداقل‌گرایی (ایدئولوژی‌ها) ضروری است. ایدئولوژی‌ها نافی خودزاینده‌ی پراتیک و تولد عناصر جدیداند. عناصری که می‌توانند هم‌زمان و در سپهرهای متعدد متولد شوند. در پراتیک اقتصادی، ایدئولوژی صنف‌گرایی مانع تولد پراتیک سیاسی می‌شود و ایدئولوژی خشونت‌پرهیزی، مانع برکشیده‌شدن پراتیک‌های اقتصادی و سیاسی به عالی‌ترین شکل مبارزه، یعنی مبارزه‌ی قهرآمیز است. هم‌زمان باید در نظر داشت که ایدئولوژی همان‌قدر انضمامی است که پراتیک. صنفی‌گرا یا خشونت‌پرهیز برجسب‌هایی عام برای حقیر شمردن مبارزات صنفی و سیاسی نیستند و چه بسا چنین استفاده‌ای از این مفاهیم، خود در خدمت ایدئولوژی است. نقد ایدئولوژی، بیش از هر چیز مبتنی بر ارجاع به پراتیک و امکان‌های فراروی و اعتلای مبارزات است. معادل گرفتن مبارزه‌ی صنفی و صنفی‌گرایی، به معنای معادل گرفتن پراتیک و ایدئولوژی است. این مسئله اگر فرصت‌طلبی نباشد، بدون شک خطای فاحش تحلیلی و رادیکالیسم انتزاعی است.

تأثیرات ملاحظات حقوق بشری، نهادهای بین‌المللی و ابراز نگرانی‌های بشردوستانه‌ی دولت‌های امپریالیستی بر فرآیند جنگ و مبارزه‌ی طبقاتی نامحسوس و اندک است. خشونت‌پرهیزی و رقت قلب تنها دامی بورژوایی است تا طبقه‌ی کارگر بدون مقاومت در میدان سلاخی شود.

آبان‌ماه، همان زمان که از شهر صدای افتادن زنجیرها بلند شد و بدن حکومت را لرزاند، هنوز هم «زار و زار گریه می‌کردن پریا». پس‌آبان زمان کنار گذاشتن تعارف‌ها و اعلام این است که پری (مروج ایدئولوژی خشونت‌پرهیزی) هم‌دست جلاد است. پس‌آبان زمان صراحت، تعیین تکلیف و مرزبندی است.

مقصود صراحت و خشونت این واژه‌ها نه تجلیل از خشونت و نه آزرده‌دل نازک برخی از رفقا است؛ مقصود تنها ارجاع به عمل است. عملی که به وقت سوگواری با غریو نافذ خود نهیب می‌زند: وقتی می‌شود انتقام گرفت، چرا ماتم بگیریم؟

عملی که به اندازه‌ی مرگ صریح و به قدر زندگی حتمی است و به ما نشان داد دولت جمهوری اسلامی با هر دقیقه از انباشت سرمایه وحشی‌تر می‌شود؛ دستگاه سرکوبش را فربه‌تر می‌کند و تا درهم شکسته شدن قهرآمیز این دستگاه متوقف نمی‌شود.

منڙپوڻ
Manjanigh

